

از ارزش های اخلاقی

مستکمان مسلمان و ارزش های اخلاقی

گزارش ششمین نشست دین و اخلاق

حجت الاسلام والمسلمین دکتر محمد تقی سبحانی

۲۵ اردیبهشت ۹۶

به قلم: مریم قاسمی

متکلمان مسلمان
و ارزش های اخلاقی

دین و اخلاق

سلسله نشست های

سبحانی

حجت الاسلام والمسلمین
دکتر محمد تقی سبحانی

دانشگاه امام خمینی

زمان: دوشنبه . ۲۵ اردیبهشت ماه. ساعت ۱۸/۲۰

مکان: قم. بلوار محمد امین (ص). کوچه ۱۲. پلاک ۲۹

چکیده:

متکلمان ما باورشان این است که اخلاق چیزی جز هویت نظری و عملی ندارد و تفکیک میان فقه و اخلاق نادرست است و نظریه کلامی اخلاقی از همان آغاز تفکیک میان فقه و اخلاق را از بین می‌برد و می‌گوید آنچه مربوط به سعادت انسانی است در یک دانش قرار دارد به نام فقه و آنچه مربوط به مبانی نظری اخلاق است در درون دانش کلام است و فرا اخلاق متکلمان در درون علم کلام تعبیه شده است. از دیدگاه متکلمان، نظام اخلاقی نه نظام قاعده مند و مبتنی بر اصولی تغییرناپذیر است. یک نظریه ارزش اخلاقی (اسلامی) باید دست کم سه پایه اساسی را تامین و تضمین کند:

۱- مسئولیت اخلاقی انسان. ۲- تبیین معنا و مفهوم ارزش اخلاقی. ۳- توان شناخت انسان از ارزش‌ها به نظر می‌رسد که در مکاتب فلسفی رایج هیچ یک از این سه محور چنان که بایسته است، قابل تامین نیست؛ زیرا مسئولیت اخلاقی در گرو حریت و اراده آزاد انسان است و فلسفه اسلامی به دلیل باور به حاکمیت اصل ضرورت علی بر فرایند فعل انسان، از اعتقاد به آزادی اراده انسان فرومی ماند.

مقدمه ای بر سیر دیدگاه های تاریخی کلامی و فلسفی

بحث درباره ارزش‌های اخلاقی یا نظریه های اخلاقی از دیدگاه مسلمان متکلم است. بحثی که در این جلسه گفته می‌شود، در آمدی بر نظریه اخلاقی متکلمان مسلمان است که باید با سایر بحث‌ها تکمیل بشود و توسعه پیدا کند. لازم است در ابتدا تأکید کنیم که دقیقاً منظورمان از متکلمان مسلمان چه کسانی هستند؟ در یک دسته‌بندی کلی باید گفت: متکلمان به دو گروه عدلیه و اهل حدیث از یک سو و اشاعره از سوی دیگر تقسیم می‌شوند. متکلمان و کلام اسلامی چند دوره مهم تاریخی را طی کردند. از دوره نخست که حدود سه قرن در جهان اسلام به طول انجامید تا دوره میانه و دوره متأخر یا دوره معاصر و دوره متقدمین. نتیجه آنکه در اندیشه کلامی مسلمین چهار مرحله تطور طی شده است که هر کدام دارای ویژگی های خاص خود است. در این بخش، تأکیدمان از میان دو دیدگاه کلی کلامی یعنی دیدگاه اشاعره و اهل حدیث از یک سو و دیدگاه معتزله و شیعه از سوی دیگر، بر دیدگاه کلامی معتزلی و شیعی است. اجمالاً اشاره می‌کنم نظریه اشاعره مبتنی بر همان دیدگاه اهل حدیث است که تبیینی اشاعره ارائه دادند. در واقع میراث اهل حدیث را بازخوانی کردند و در نهایت به نظری امر الهی رسیدند. یعنی چیزی که امروز ما در فلسفه اخلاق به نام

نظریه امر الهی^۱ یاد می‌کنیم. به تعبیری می‌خواهم بگویم نظریه ای که اهل حدیث بنیاد گذاشتند یک نظریه اخلاقی تام و تمامی نیست یا دست کم نمی‌تواند آن چنان باید نظام ارزش‌های اخلاقی اسلامی را توضیح بدهد. فعلاً نظریه اشعری و اهل حدیث را کنار می‌گذاریم.

سنت کلامی اخلاقی ما در بستر نظریه عدلیه رشد کرد. معتزله و امامیه این مکتب را پایه‌گذاری کردند و در دو یا سه مقطع مهم تاریخی این نظریه را پروا کردند:

- دوره نخست که اصل ظهور ائمه و به یک معنا سه قرن نخستین است؛
- دوره دوم دوره میانه که از قرن چهارم تا قرن ششم ادامه پیدا می‌کند؛
- دوره معاصر از قرن هفتم تا قرن نهم.

در این سه دوره تاریخی تقریباً نظریه اخلاقی متکلمان معتزلی و امامی حاکم است که همراه با تغییراتی نیز صورت می‌گیرد اما این نظریه در کنار نظریه اشعری و در کنار نظریه فلسفی قرار می‌گیرد.

در کنار دیدگاه‌های کلامی سه تئوری اخلاقی در جهان اسلام وجود دارد:

- نظریه فیلسوفان که براساس آراء فارابی و ابن سینا بنیاد و تا به امروز ادامه و توسعه پیدا کرده؛
- نظریه اشعری‌گری که تقریباً از آغاز تا به امروز ثابت مانده است؛
- نظریه سوم که نظریه معتزلی و شیعی است که امروز می‌خواهیم در مورد آن بحث کنیم.

این نظریه سوم در دوره متأخر با دیدگاه فلسفی اندکی اختلاط پیدا کرده. یعنی نوعی خلط میان نظریه اخلاقی معتزلیان و امامیه با نظریه فلسفی صورت گرفته و به گمانم به دلیل همین خلط معنائی است که امروز تقریباً نظریه عدلیه را چنان که باید نمی‌شناسیم یا اگر چیزی به ما بگویند، گاهی استقرار کنیم.

نظریه اخلاق ارزشی در کلام و فلسفه

مدعای کلی بنده این است آن مکتبی که توانست یک نظریه ارزشی اخلاقی تولید کنند و نظام اخلاقی را مستقل از سایر نظام‌های معرفتی نشان دهد و برای اخلاق بنیادهای اساسی قرار داد، **نظریه متکلمان عدلیه** است.

^۱. divine command theory.

نظریه اشاعره به دلیل تکیه بر امر الهی و فقدان پایه‌های اخلاق در فعل انسان و مبنای ارزش اخلاق دچار شکست است که باید در جایگاه خود بررسی کنیم. این

آن مکتب که توانست یک نظریه ارزشی اخلاقی تولید کند و نظام اخلاقی را مستقل از سایر نظام‌های معرفتی نشان دهد و برای اخلاق بنیادهای اساسی قرار داد، نظریه متکلمان عدلیه است.

نظریه نمی‌تواند به عنوان یک نظریه اخلاقی دوام داشته باشد و دارای اشکالات بنیادی و فلسفی است؛ یعنی هم از لحاظ متافیزیکی قابل نقد است و هم به لحاظ مبنای فلسفه اخلاق.

نظریه فیلسوفان هم به گمان ما نتوانست نظریه اخلاقی با بنیاد درست قرار بگیرد و از ارسطو که قبل از او هم از سقراط شروع شد، به فلسفه اسلامی آمد و در سنت اسلامی تا در دوره معاصر علامه طباطبائی، شهید مطهری و دیگران به گمان ما نتوانست یک نظریه ارزش اخلاقی را تولید کند.

اما اعتقادمان این است، سنت اسلامی ما یک نظریه پر پیمان و با مبنای کاملاً روشن در حوزه‌های اخلاقی است که متأسفانه به دلیل آراء سایر حاکمیت، مورد توجه پژوهشگران اخلاق قرار نگرفته است و شاید یک غربت و مظلومیتی این نظریه را گرفته، گاهی اوقات هم که مطرح می‌شود، ناقص مطرح می‌شود.

برای روشن شدن این نظریه مقدماتی بیان می‌شود تا معلوم شود این نظریه اخلاقی چه پایه‌های اساسی دارد. همچنین اشاره خواهیم کرد که در پایه‌های اساسی ارزشی متکلمان چه مزیت‌های در مقایسه با فیلسوفان دارد و چرا این نظریه می‌تواند ارزش‌های اخلاقی را تبیین کند.

در ابتدا لازم است سه نکته بیان شود: نکته اول اینکه اساساً دانشی به نام اخلاق مورد پذیرش متکلمان ما نیست. دانش اخلاقی یک دانشی است که از سنت یونانی وارد اسلام شد، فیلسوفان ما آن را پروردند و ارائه دادند. متکلمان ما دانش اخلاقی را به صورت مستقل نپذیرفتند. دانش اخلاقی به عنوان یک دانش از سایر دانش‌ها مولود کار فیلسوفان آن هم سنت ارسطویی افلاطونی برمی‌گردد.

اخلاق و فقه قابل تفکیک نیست

متکلمان، علوم انسانی یا علوم اسلامی را به دو دانش تقسیم کردند: دانش نظری و دانش عملی.



آنچه در بین فیلسوفان اسلامی رایج بود، بخش نظری بود که همان کلام یا فقه اکبر نام دارد و بخش عملی نیز فقه اصغر یا فقه احکام تلقی می شد. این نکته به نظر من حائز اهمیت است برای کسی که می خواهد در حوزه پژوهش های اخلاقی متکلمان مطالعاتی داشته باشد.

نظریه اخلاقی متکلمان بریده از نظریه کلامی و نظریه فقهی نیست. دستگاه اخلاقی متکلمان نخستین ما در درون این دو دانش تعبیه شده. ممکن است کسانی بگویند خود همین نشان دهنده این است که اخلاق از دیدگاه متکلمان خیلی اهمیتی نداشته. ولی آن ها ثابت می کنند این چنین نیست و نشان خواهیم داد که اتفاقاً فیلسوفان که اخلاق را از متافیزیک و سیاست مدن تفکیک کردند، دلیلش این بود که اخلاق از دیدگاه آن ها ارزش معرفتی نداشت. یعنی کسانی که اخلاق را مستقل از دانش متافیزیک تفکیک کردند و گفتند حکمت عملی و حکمت نظری، به نظرم ما دچار یک مشکل اساسی شدیم؛ یعنی نتوانستند مبانی درست اخلاق اسلامی و دینی را پایه گذاری کنند. متکلمان ما قائلند که اخلاق چیزی جز هویت نظری و هویت عملی نیست و تفکیک میانه فقه و اخلاق یک تفکیک صناعی و نادرست است.

نکته اول؛ چیزی که امروز محققان ما با آن درگیر شدند، نسبت بین اخلاق و فقه است. نظریه کلامی اخلاقی از همان آغاز، تفکیک میان اخلاق و فقه را از بین می برد. آن ها معتقدند که نظام رفتاری انسان هر چه مربوط به هویت عملی و سعادت انسانی است، در زیر چتر یک دانش قرار می گیرد و هر چه مربوط به مبانی نظری این اخلاق است در درون یک دانش دیگر به نام دانش کلامی قرار می گیرد. پس اخلاق متکلمان باید از درون این دو دانش پیدا کرد. به خصوص ما که امروز فرااخلاق را بحث می کنیم. فرااخلاق متکلمان در درون علم کلام تعبیه شده است. نکته دوم؛ وقتی متکلمان اخلاق را وارد کلام کردند نه تنها آن را به عنوان جزء مهم کلام قرار دادند بلکه بنیاد دانش کلام را بر اخلاق قرار دادند. این نکته حائز اهمیت بسیار است.

اگر به سنت کلامی قدیم مراجعه کنید متکلمان از همان آغاز با مفهوم تکلیف روبرو هستند. ولی خیلی از بحث ها در حوزه متافیزیک و نظری است. مثلاً می گوئیم قاضی عبدالجبار، شیخ مفید و دیگران وقتی بحث اعتقادی را شروع می کنند می گویند: مفهوم تکلیف.

«تکلیف» در لسان و لغت متکلمان یعنی مسئولیت اخلاقی. کلام قدیم ما می گوید کل نظام کلامی سه دسته اند: تکلیف، مکلف و مکلف.

تمام مطالعات نظریه ما بر محور «تکلیف» و انسان مسئول است. این انسان مسئول گاهی به مسئولیتش نگاه می کند تکلیف می شود. مباحث مربوط به نبوت، وحی، شریعت همه در ذیل تکلیف قرار می گیرد.

مکلف خداوند است و مکلف همان انسان‌شناسی است. یعنی در دستگاه متکلمان اخلاق جزئی از کلام نیست بلکه بنیاد و روح کلام است.

وقتی سخن از تکلیف و مکلف و مکلف می‌شود، فرقی بین حکم شرعی و تکلیف شرعی و تکلیف اخلاق در کلام وجود ندارد. انسان مسئول، انسان اخلاقی انسانی است که نظام معرفتی را دارد. به تعبیر دیگر می‌خواهم بگویم کلام ما بدنبال پی‌ریزی یک متافیزیک اخلاق است و در سایه این نگاه است که می‌شود حرف متکلمان را فهمید.

در دستگاه کلامی انسان محور است و در انسان، مسئولیت اخلاقی محور است. از دیدگاه متکلم، مسلمان تمام نگرش، بینش و منظری که به جهان دارد در نهایت به این منتهی می‌شود که من به عنوان یک انسان اخلاقی کائن حی اخلاقی هستم.

انسان یک موجود اخلاقی است و تمام دانش معرفتی و نظری می‌خواهد انسان مسئول اخلاقی را توضیح و تبیین کند. در تمام بحث‌های خداشناسی، وحی، شریعت و معاد و نیز عناصر و اجزای کلام ما عنصر مسئولیت اخلاقی وجود دارد.

نکته سوم: در کلام اسلامی اخلاق و مسئولیت اخلاقی آن چنان تبیین می‌شود که نه تنها مربوط به انسان است، بلکه از دریچه تبیینی که از نظام اخلاقی می‌شود، این نظام اخلاقی تبدیل به نظام جهانی اخلاق می‌شود.

متکلمان، اخلاق را مجموعه‌ای از قواعد و ارزش‌ها که در یک حیطه مشخص و محدود آن هم در حیات انسانی به نظام اخلاقی حاکم بر کل هستی تبدیل می‌کنند.

از نظر متکلمان درست است که اخلاق انحصار بر انسان دارد، اما متکلمان معتقدند این فعل اخلاقی از یک سو نظام‌های اخلاقی را به واقعیت بیرونی وصل می‌کند. یعنی ارزش به جهان بیرونی می‌رود؛ مثلاً وقتی می‌گوئید صدق خوب است یا راستی خوب است. راستی و خوب بودن از دیدگاه متکلمان یک امر اعتباری نیست، بلکه یک حقیقت و واقعیت بیرونی دارد. خوبی هم یک ارزش بیرونی دارد. بالاتر از این، متکلمان نظام اخلاقی را از فرد به خداوند می‌برند. به هر فاعل مرید و کنشگر در عالم تبدیل می‌کنند. نظام اخلاقی برای هر کسی است که دارای کنش اخلاقی می‌تواند باشد.

یکی از دعوای بزرگ عدلیه یعنی شیعه و معتزله با اشاعره بر سر این موضوع است. امروز هم دعوای ما با سلفیه بر سر این است که آن‌ها می‌گویند نظام ارزش‌های اخلاقی ساخته خداست نه آن چیزی که شما می‌شناسید. هر چه که

خدا امر کند. از دیدگاه متکلمان عدلیه نه تنها نظام ارزش‌های اخلاقی قابل فهم برای ماست و قابل دسترسی است، بلکه بدون این دسترسی نظام اخلاقی می‌تواند آن را به تمام نظام اداره عالم تسری دهد.

از دیدگاه متکلم خدا هم باید اخلاقی باشد. فعل خدا هم اخلاقی است. فعل کارگزاران خدا هم اخلاقی است. آن فرستاده خدا هم وقتی می‌آید، مبتنی بر اخلاق رفتار می‌کند. یعنی تمام ارتباطات انسان چه با نظام بیرونی و چه با نظام طولی عالم رابطه اخلاقی دارد. فعلی که من انجام می‌دهم، انعکاس اخلاقی دارد. یعنی هیچ کاری من در عالم انجام نمی‌دهم، مگر اینکه پاداش دارد و هیچ کاری نمی‌کنم مگر اینکه نتیجه اخلاقی آن را من می‌بینم. اینها جزء اصول اساسی کلام ماست.

ثواب و عقاب یک ارزش و یک نتیجه ارزشی اخلاقی است و این ثواب و عقاب عبث و رها نیست. جهان در مقابل فعل اخلاقی شما پاسخ اخلاقی می‌دهد.

معاد از دیدگاه متکلمان ما یعنی جهان، جهان اخلاقی است. در مقابل هر فعل شما یک پاسخ اخلاقی می‌دهد و این پاسخ مبتنی بر قواعد اخلاقی تعریف می‌شود. بطره نیست چنانچه اشاعره می‌گفتند که خدا هر جوری بخواهد انسان‌ها را پاداش و عقاب می‌دهد. آنان بند اخلاق را به کلی از بین می‌برند.

از دیدگاه متکلمان، نظام اخلاقی نه نظام قاعده مند و مبتنی بر اصولی تغییرناپذیر است. این نکته سوم است. در واقع می‌خواهم بگویم در اندیشه کلامی، اخلاق یک عنصر حاکم است. هم بنیاد است و هم روح حاکم بر نظام معرفت است. این هم طبیعی است. وقتی ما در عرصه کلام نظام ارزش‌های اخلاقی را از ابتدا تا انتها داریم تکلیف مکلف مکلف و همه به دنبال این هستند که مسئولیت اخلاقی را تبیین کنند. بنابراین، وقتی متکلمان عدلیه می‌گویند عقل از منابع فقه است و عقل را اخلاقی تفسیر می‌کنند؛ یعنی اخلاق هنجاری هم باید مبتنی بر نظام عقلی باشد و احکام هم مبتنی بر نظام عقلی باشد.

متکلمان یک اصطلاحی دارند که تعبیرش این است که «الواجبات شرعیه الطاف فی الواجبات عقلیه». سوال این است که اگر جهان نظام اخلاقی است و انسان می‌تواند این نظام اخلاقی را درک کند، پس دین و شریعت برای چی آمده؟ تکلیف شرعی برای چیست؟ متکلمان اینطور پاسخ می‌دهند که واجبات شرعی بریده از واجبات عقلی نیست و نیز شریعت بریده از اخلاق نیست.

الواجبات شرعیه یعنی احکام شرعی یعنی فقه و واجبات عقلیه یعنی نظام اخلاقی. از دیدگاه متکلمان ما احکام شرعیه تابع و امتدادی از نظام اخلاقی است. هم امتدادی از نظام اخلاقی است و هم ابزاری است برای راهنمایی اصول و تطبیقات اخلاقی و هم ضمانت اجرایی است برای اخلاق.

ما در بحث فلسفه اخلاق سه مسئله داریم که پشتوانه اخلاق هنجاری هستند. هر سه پشتوانه در نظریه فقهی متکلمان وجود دارد که احکام شریعت یک امر جدای نیست که ما امروز دعوا می کنیم که آیا فقه مقدم است یا اخلاق! از دیدگاه متکلمان فقه و اخلاق تفکیک پذیر نیست. همه دارای یک نظام و یک هرمی از ارزش ها هستند. هرمی از ارزش ها که بنیادش را ابعاد نظری گرفته و هر چی شما بالاتر می روید این عناصر خردتر می شود. بنابراین، شریعت و احکام شریعت جدا نیست.

به تعبیر دیگر، شما اگر دستگاه اخلاقی متکلمان را ببینید یک جوهره دارد که این جوهره تا بنیاد فلسفه، متافیزیک، خود اخلاق و شریعت کشیده می شود. پس اگر دوستان سوال کنند چرا در ادبیات متکلمان چیزی به نام دانش اخلاق نمی بینیم؟ پاسخ این است که اگر هشت قرن

از دیدگاه متکلمان فقه و اخلاق تفکیک پذیر نیست. همه دارای یک نظام و یک هرمی از ارزش هاست

فلسفه وارد دانش کلام می شود بعضی

متکلمانی که فلسفه می خوانند به فکر افتادند که کتاب اخلاق بنویسند؛ چون دیگر کلام از سنت تاریخی خود جدا شده و متافیزیک فلسفی شده است. در متافیزیک فلسفی ما نیازمند به اخلاق هستیم. چون اخلاق را از طریق مبانی نظری فلسفه نمی شود تامین کرد، بلکه باید یک دانش دیگری به نام اخلاق درست کرد اما از دیدگاه متکلمان، اخلاق جوهره متافیزیک است و غایت این متافیزیک باید اخلاق باشد. اگر متافیزیک دینی نتواند برای ما انسان اخلاقی را توضیح بدهد، از دیدگاه متکلم عبث است. در نهایت ما باید به انسان مسئول، نظام مسئولیت اخلاقی و نوعی کنش واکنش با هستی، طبیعت و جهان برسیم. این هم نکته سوم.

نظریه ارزش اخلاقی متکلمان

در این بخش خواهیم گفت نظریه ارزش های اخلاقی متکلمان دارای چه پایه های است و چگونه متکلمان ما نظریه ارزش اخلاقی خودشان را بنیاد می گذارند؟

همان طور که اشاره شد از دیدگاه متکلمان، انسان فاعل اخلاقی است. به تعبیر بعضی از محققان عرب که در لابه لای آثارشان انسان را کائن اخلاقی تعبیر کردند. یعنی اگر قرار باشد ما یک اسم یا عنوان برای انسان از دیدگاه متکلمان درست کنیم، انسان از دیدگاه متکلمان موجود اخلاقی است. یعنی انسان مکلف.

موجود اخلاقی دارای سه پایه اصلی است که این سه پایه، ارزش اخلاقی متکلمان است. یک: ذاتی بودن ارزش‌ها، دو: آگاهی. سه: آزادی انسان. خلاصه کلام این است که از دیدگاه متکلمان ارزش‌های اخلاقی حقایقی هستند که در ذات افعال خارجی نهفته اند. ارزش‌های اخلاقی نه مربوط به برداشت من و نه مربوط به کائن بیرونی هستند. بلکه یک موجودی که به اعتبار آن موجود یا غایت به ادراک اخلاقی می‌رسیم. به تعبیری اگر بخواهیم نظریه اخلاقی متکلمان را در بین نظریه‌های اخلاقی اشاره کنیم، به نظریه فضیلت‌گرایی نزدیک است. ولی به گمان من از نظریه فضیلت‌گرایی که در ارسطو بود و امروز از آن دفاع می‌شود، بسیار دقیق‌تر و قابل دفاع‌تر است. نظریه اخلاقی فضیلت که امروز دفاع می‌شود و به سنت ارسطویی برمی‌گردد، دچار کاستی‌های است.

استدلال نظریه ارزش اخلاقی متکلمان:

یک؛ ارزش‌های اخلاقی در درون انسان و فعل او موضوعیت دارد. ارزش یک ماهیت و یک خصوصیت کاملاً مستقل از سایر خصوصیاتش است. شما وقتی به شئی نگاه می‌کنید. می‌گوئید رنگ آن سیاه است یا حجمش فلان مقدار است یا کمیتش این مقدار است، دارای این اثر است...

از دیدگاه متکلمان ارزش‌های اخلاقی خصوصیتی در خود فعل هستند. اصلاً راستگویی یک ویژگی دارد به نام خوبی، دروغگوئی یک ویژگی به نام بدی دارد. بدی و خوبی مقولاتی هستند که به تعبیر امروز قادر به تحویل به هیچ چیز دیگری نیستند. و نیز مفاهیم مستقلی هستند که هم قابل تعبیر به چیز دیگر و هم ریشه در واقعیت دارند.

بعضی از فیلسوفان معاصر گفتند این مفاهیم مستقلند و غیر قابل تاویل اما این نکته کمتر کسی جرات کرده در تاریخ فلسفه اخلاق بگوید و آن اینکه ارزش‌های اخلاقی ویژگی‌های تکوینی خارجی هستند. متکلمان ما به صراحت هشت قرن از این موضوع دفاع کردند

ارزش‌های اخلاق در درون انسان و فعل او موضوعیت دارد. ارزش یک ماهیت و یک خصوصیت کاملاً مستقل از سایر خصوصیاتش است

که ارزش‌های اخلاقی مقولاتی هستند که کاملاً واقعی اما واقعیت‌شان با واقعیت دیگر فرق می‌کند. واقعیت سیاه و سفیدی یا شیرینی و ترشی یک نوع واقعیت است، خوبی و بدی هم نوع دیگری از واقعیت هستند. دو: انسان دارای دستگاه ادراکی و معرفتی شناختی است که می‌تواند این ارزش‌های واقعی را کشف کند.

متکلمان ممتازند که عقل قوه‌ای در درون انسان است که ارزش‌های اخلاقی را بدست می‌آورد نه اینکه تولید کند نه اینکه این ارزش‌ها را اعتبار می‌کند. این ارزش‌ها در عالم خارج هستند. خداوند به انسان قوه‌ای به نام دراکه‌ای داده،

همان طور که وقتی نگاه می‌کند تشخیص می‌دهد، پس می‌تواند بین خوبی‌ها تشخیص دهد. تشخیص بدهد که این خوب است این بد است. این دوم عنصر آگاهی است.

سوم؛ عنصر قدرت، اراده که در مفهوم آزادی و حریت خلاصه می‌شود. انسان دارای حریت و آزادی و اراده است که با محور آزادی و اراده اخلاق معنا می‌دهد. از نظر متکلمان اگر شما اخلاق و آزادی را انکار کنید چه در انسان و چه در هر موجودی و حتی در باب خداوند، نظام اخلاقی عالم به هم می‌ریزد. چون اگر در انسان حریت و آزادی را انکار کنیم اخلاق بنا نمی‌شود.

پس ذاتی بودن اخلاق، وجود دستگاه معرفت شناختی برای شناخت این ارزش‌ها و امکان و قدرت انسانی برای فعل اخلاقی، این سه پایه ارزش اخلاقی هستند. یکی از اینها را بگیرد از دیدگاه متکلم شما دیگر ارزش اخلاقی ندارید.

بر فرض مثال، انسان مانند طبیعت یا حیوان فعلی را در طبیعت انجام دهد، مبتنی بر احساس یا علمی باشد از دیدگاه متکلمان شما دیگر ارزش اخلاقی ندارد. انسانی که مانند حیوان عمل می‌کنند و دارای مکانیزم اخلاقی است،

دانه بودن اخلاق، وجود دستگاه معرفت شناختی برای شناخت

ارزش‌ها و آزادی برای فعل اخلاقی، سه پایه ارزش اخلاقی هستند.

اخلاق استخراج نمی‌شود. از دیدگاه متکلمان تنها انسان فاعل اخلاقی است. حیوان فاعل اخلاقی نیست. در همین جا عرض کنم که از دیدگاه فیلسوفان ما هیچ تفاوتی میان انسان و حیوان نمی‌کند. اراده از دیدگاه فیلسوفان جزئی از حقیقت حیوان است. نه جزئی از حقیقت انسان.

در کتاب منطق نوشتند که حیوان جسم نام متحرک بالاراده. جسمی است که نمو دارد و حرکت ارادی دارد. از نظر فیلسوفان، «اراده» نقطه ممتاز انسان نیست و متکلم می‌گوید «اراده» امتیاز انسان است. حیوان اراده ندارد.

اراده به معنای انجام فعل از روی حریت و اختیار و سلطنت که این اختصاص به انسان دارد. این است که از دیدگاه متکلم فعل اخلاقی اختصاص به انسان دارد.

باید گفت فیلسوفان ما نمی‌توانند ارزش اخلاقی را توضیح بدهند. چرا؟ اولاً اینکه نمی‌توانند اراده را توضیح بدهند. نمی‌توانند بگویند انسان سر دو راهی الف یا ب را انتخاب کند. اگر شما گفتید انسان مثل یک ماشین یا حیوان است که براساس نظام علیت می‌آید و به یک سمت می‌رود.

اگر آزادی در فعل و ترک وجود ندارد و نظام علیت است که فعل را به یک جهت می‌برد، شما به چه دلیل می‌گویید یکی بد است یکی خوب؟ چون هر کدام تابع نظام علیت است. او یک وصفی از عالم امکان است آن هم وصف

دیگری است از عالم امکان. پس آزادی عنصری است که در اندیشه کلامی ما پایه دستگاه ارزش اخلاقی است و این در دستگاه فلسفی مفقود است.

دوم؛ آگاهی و عقل. از دیدگاه متکلمان عقل قوه ای است که تشخیص حسن و قبح را می‌دهد. اگر سوال کنید چرا راستی خوب است؟ می‌گوید: چون ویژگی تکوینی است. سوال از کجا می‌گوید؟ من دارای یک قوه تشخیص هستم. به همان دلیل که می‌گوئیم این غیر از آن است من هم به عقل می‌گویم این غیر از آن است. اصول و بنیادهای فعل اخلاقی قابل تشخیص برای انسان است. اما فیلسوف می‌گوید تمایز انسان از حیوان به عقل است. «الانسان هو الحيوان الناطق». ناطق یعنی عاقل.

عقل و نطق به معنای ادراک کلیات است. عقل از دیدگاه فیلسوفان و برخی متکلمان که می‌گویند بنیاد شناخت عقل



ادراک ارزش‌های اخلاقی است، از دیدگاه فیلسوفان عقل ارزش‌های اخلاقی را نمی‌شناسد. عقل فقط ادراک کلیات می‌کند. حیوان جزئی اشیا را می‌شناسد و انسان کلیات را می‌شناسد.

پس اگر از فیلسوف بپرسیم ارزش‌های اخلاقی را از کجا می‌شناسید؟ می‌گوید: اعتباریات و مشهورات یا اتفاق عقلا. از دیدگاه فیلسوفان ارزش‌های اخلاقی قابل درک عقلی نیستند.

این است که تفاوت را می‌بینید. قدم به قدم اصول کلامی متکلمان ارزش‌های اخلاقی دارد. یعنی عقل هم هست ها و هم بایدها را تشخیص می‌دهد. پس در تبیین‌های هستی‌شناختی از هر دو استفاده می‌کنیم.

اما در فلسفه یک حکم اخلاقی وجود ندارد. چون از دیدگاه فیلسوف احکام اخلاقی جزء مشهورات یا اتفاق عقلاء هستند. واقعیتی ندارد. شناخت هم عرفیات است. پس پایه دوم که آگاهی از واقعیت است در دستگاه کلامی وجود دارد ولی در دستگاه فلسفی وجود ندارد.

گفتیم اراده و آزادی در کلام وجود دارد و در فلسفه نیست. آگاهی از ارزش‌های اخلاقی در دانش کلام در عقل نهادینه شده ولی در فلسفه وجود ندارد. عقل قدرت شناخت ارزش‌های اخلاقی ندارد. چون ارزش‌های اخلاقی چیزی نیستند.

سوم؛ ارزش‌های اخلاقی از دیدگاه متکلمان مقولاتی هستند که در واقعیت فعل بیرونی وجود دارد که عقل تشخیص می‌دهد اما از دیدگاه فلسفی اینها هیچ کدام واقعیت خارجی ندارند.

هیچ فیلسوفی در تاریخ نتوانسته نظریه حسن و قبح را غیر از این طریق کسب کند که اعتبارات عقلانی است. اعتقاد این است که تنها راه بازشناسی و بازسازی نظریه ارزش اخلاقی که با سنت اسلامی و ادیان سازگار باشد، نظریه‌ای است که متکلمان شروع کردند. اصول و بنیادهای یک نظریه ارزش اخلاقی در دیدگاه متکلمان وجود دارد.

پرسش و پاسخ:

نظریه اصلی متکلمان، نظریه اجتماعی اخلاق است؛ یعنی اصول اخلاقی متکلمان ناظر به حوزه اجتماع است و تمام ارزش‌های اخلاقی که در کلام داریم، همه اجتماعی هستند. مثل احسان، ایثار و... آیا نظام اخلاقی با تمام ابعادش از طریق عقل قابل درک است یا شرع؟ اصولش از طریق عقل قابل درک است. مثل ایثار خوب است و صدها گزاره اخلاقی است که همه قابل درک هستند.

از دیدگاه متکلمان هر انسانی دارای عقل باشد و به عقل خودش مراجعه کند حتما اینها را می‌یابد. سوال: کدام مکتب است که می‌تواند این ارزش‌ها را توضیح بدهد.

ما سه نوع سوال داریم:

اول: آیا ایثار یک حقیقت بیرونی است؟ یا امری اعتباری است؟

فیلسوف نمی‌تواند توضیح بدهد که این امر خارجی است. اما از نظر متکلم امر خارجی است.

دوم: آیا ما دستگاه ادراکی برای تشخیص آن داریم؟ از نظر فلسفه دستگاه ادراکی برای تشخیص آن نداریم. فقط دستگاه اعتبار ساز داریم. حتی عقل عملی هم نمی‌تواند.

اولین مسئله ای که متکلمان مطرح کردند وجوب و نظر است. انسان اخلاقی باید اندیشه کند. اندیشیدن یک واجب اخلاقی است. این اولین مسئله اخلاقی متکلمان است.

ارسطو در کجا توانست این امر تکلیفی را تبدیل به ارزش اخلاقی کند؟ اینکه من انسان ناطقا می‌اندیشد یک بحث است، اینکه اخلاقا بیاندهد یک بحث است.

ارسطو ادعای فضیلت می‌کند اما تبیین فضیلت نمی‌کند. ارسطو تلاش کرد که اخلاق فضیلت را درست کند، اما مبانی متافیزیکی و انسان شناسی ارسطو نمی‌تواند اخلاق فضیلت درست کند. از نظر او انسان نمی‌تواند خیر اعلی را بشناسد. فقط قدیس‌های اخلاقی می‌توانند بشناسند.

مشکل اصلی در نظریه فضیلت ارسطو این است که خود خیر خوب است اما هیچ توضیحی ندارد. او نمی‌تواند باید اخلاقی را توضیح بدهد.